

سقوط یک استاد شعر در منجلاب خیانت!

قهرمان استاد خلیلی، ضیاءالحق بود یا حبیب الله کلکانی؟



شو ضیاء الحق چراغ آرزوی مسلمین
شو علمدار مسلمان ، شو مهین سرباز دین

* * *

به این شعر زیبای وطن پرستانه توجه کنید که به جواب خلیلی گفته شده و آقای قاسم باز آنرا با ما شریک ساخته است:

خلیلی؛ ستودی چنان دشمنم که از شعر تو سوخت جان و تنم
اگر دست یابم به آثاری از تو بدان جمله را من در آتش زدم
(مهر و ولی زاده)

حوزه شمالی که تاکستانهای پرانگورش رشک روضه رضوان است، فرزندان برومندی چون: محمدعثمان خان پروانی و جوهرشاه غوربندی، شجاع الدوله خان غوربندی، و دانشمندانی مثل: استاد غلام علی آیین، پوهاند دکتورحسین یمین، داکتر دوست محمدپروانی، پوهاند سید سعدالدین هاشمی، پوهاند فاضل صاحب زاده، استاد عبدالحق واله و شاعرانی چون سرشار شمالی و لیلی صراحت سرشاروغیره به جامعه افغانستان تقدیم داشته است، چرا مورد تقدیر و بزرگداشت قرار نمیگیرند، مگر از سوی استاد خلیلی، این شاعرمداح و کاسه لیس ظاهرشاه و ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان و دشمن درجه یک افغانستان، یک آدم بیسواد و دزد جنایتکار که با دستور انگلیس افغانستان را از یک نظام مترقی محروم کرد، تا حد یک قهرمان ستایش میشود؟
بیتی درمورد رستم به فردوسی نسبت داده میشود که چنین است:

منش ساختم رستم داستان وگرنه یلی بود در سیستان

با الهام از این روایت میتوان از زبان خلیلی در حق کلکانی چنین گفت:

حبیب یکی دزد بود، از کلکان منش ساختم عیاری از خراسان

بدون تردید خلیلی با نگاشتن کتاب «عیاری از خراسان» خواسته انتقام اعدام پدر خود محمدحسین خان مستوفی الممالک و کوتوال (رئیس ضبط احوالات و شکنجه گر قهار و بیرحم عهد امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان) را که در نخستین روزهای بقدرت رسیدن امان الله خان محکوم به اعدام شده بود، از غازی امان الله خان بگیرد. هر چند استاد خلیل الله خلیلی (سرمنشی دربار بچه سقو در روزهای نخست اشغال کابل) فرمان قتل بسیاری از مشروطه خواهان و هواخواهان امان الله خان را بخاطر اعدام پدر خود با مهر حبیب الله کلکانی مهور و صادر نمود، مگر خنجر اصلی را بر قلب ملت زمانی فرو برد که در دستگاه استخبارات نظامی پاکستان ثبت نام کرد و سپس هم کاسه و هم پیاله ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان و دشمن درجه اول افغانستان و همنشین و هم اندیشه ربانی شد و با اشاره ربانی کتاب «عیاری از خراسان» را نوشت تا از سالار دزدان حبیب الله کلکانی، تصویر یک مجاهد قهرمان در نقاب «عیاران» بدست دهد، تا او درس های راهگیری و شبخون زدن و غارت و چپاول و تجاوز نوع کلکانی را به مجاهدین تحت رهبری خود تدریس کند و ماهی دلخواه خود (نفاق افگنی میان اقوام پشتون و تاجیک) را از این کتاب بدست آورد. اما هر انسان آگاه از تاریخ کشور میداند که میان عیاری و دزدی های حبیب الله کلکانی فاصله بسیار است. استاد هاشمیان، که کتاب عیاری از خراسان را خوانده است، آنرا یک "دروغنامه" می نامد و نظر خود را در باره آن چنین ابراز میکند: «به رب العزت قسم یاد می کنم که وقتی دروغ نامه "عیاری از خراسان" او را اخواندم، صرف نظرات جعلیات و بات و پتاقهای رقم کوچه (سوته پای های کابل) که برای بلند بردن و آدم ساختن یک آدمکش غول و لچک در اوراق آن دروغنامه از نوک قلمش استفراغ شده است، چیز دیگری نیافتم و تعجب کردم که نوک قلم استادی مانند خلیلی، این دناوت و پستی را چطور پذیرفته؟ که از یک حیوان آدم ساخته و هم شرافت ادب و قلم را فروخته است؟! و نه که در تحت شرایط "ضرورت همان روزگار" که خود فروشی و انعام، هردو را در برداشت، رقم شده باشد؟؟؟ و هرگاه که چشم بنام آن استاد ادب بحیث مولف آن خباثت نامه می افتاد، از خجالت آب میشدم و باور نمی توانستم که استاد خلیلی، سرسالار قافله ادبای افغانستان در وقت خود، دختر معصومی را از یک خاندان شریف، به دروغ "عاشق" مرد دانگه ای و لنده غری ساخته باشد که مسن تر از سن پدرش بوده باشد؟؟؟» (هاشمیان، پورتال افغان جرمن، نوشته اخیر استاد نگارگر، ۲۰۱۶ / ۸ / ۱۹)

خلیلی با سرهم بندی مشتی دروغ و تهمت بستن به یکی از دوشیزه گان محمدزانی (بی نظیر بیگم دختر سردار محمدعلی خان نواسه امیر دوست محمد خان)، کسی که به سبب نفرت از ازدواج با بچه سقو زهر نوشید تا بمیرد ولی خانم آن گرگ درنده خوی نشود، کتاب «عیاری از خراسان» را نوشته و در آن از عاشق شدن آن دوشیزه شیرپاک به بچه سقو بخاطر اعمال قهرمانی و جوانمردی و عیاری او سخن زده است که هم از لحاظ تم داستانی و هم از جهت وقایع تاریخی بیش از یک بسته دروغ و تهمت ارزشی ندارد. اما متأسفانه که این کتاب، در میان جوانان شمالی و کوه دامن خوانندگانی دارد و برخی میخواهند خود را در قالب حبیب الله کلکانی «عیاری» تصویر و تصور نمایند. هر اجد خوانی میداند که استاد خلیلی کتاب «عیاری از خراسان» را به منظور تخریب شاه امان الله، و تشویق و ترغیب جوانان کوه دامن و کوهستان به بغاوتگری و دزدی و تاراج کابلیان، و در مجموع به غرض نفاق افگنی در میان ملت افغانستان نوشته شده و نتایج بسیار خطرناک آن در دوران اقتدار ربانی و مسعود با پشتونها در شمال هندوکش عملاً به اثبات رسیده است. مصایب فراوانی که بار اول در آستانه سقوط داکتر نجیب الله جهت تصفیة قومی بر

پشتونهای شمال هندوکش تحمیل شد، و بار دوم در عهد حکومتداری ربانی- مسعود وارد گردید، نام «سقوی دوم» را بخود گرفت. زورگونی و قلدربابی و غصب مقامات دولتی و نظامی و ملکیت ها و جایزادهای شخصی مردم از سوی شورای نظر در دوران حکومت حامدکزی، چنان وسیع و گسترده بود که با وجود قرار داشتن حامدکزی به حیث یک رئیس جمهور پشتون در رأس دولت، بالاخره لقب فاسد ترین دولت در جهان را کسب کرد، زیرا تاروپود حکومت او از عناصر فاسد شورای نظر بود که مردم آن را بنام «سقوی سوم» یاد میکردند.

خلیلی با نوشتن کتاب عیاری از خراسان، در واقع سعی کرده تا دزدی و جنایت و تجاوز به مال و ناموس مردم را از سوی حبیب الله کلکانی و دار و دسته اش، جزئی از اخلاق و کرمتر مردم خراسان و از جمله عیاران و جوانمردان بشمار آورد و آنگاه این روش و رهکار (رهزنی و تجاوز و غارت مردم) را در میان جوانان کوهدامن و شمالی ترویج و تعمیم بخشید، ولی از فداکاری و جان بازی آزاد مردانی چون: میر بچه خان کوهدامنی و عبدالقادر خان اوپپانی و میرمسجدخان کوهستانی و میردرویش خان قشقاری و میرسیف الدین خان گلدره نی و علی خان تتمدیره نی و غیره یادی نمیکند.

سوال پیدا میشود که چرا استاد خلیلی هرگز به ستایش از کارنامه های وطن پرستانه یکی از فرزندان با شهامت کوهدامن و پروان دست نیازید ولی در وصف یک دزد و جنایتکار بیسواد که نه از دین چیزی میدانست و نه پای بند دین و دینداری بود و با روی کار آمدنش، دروازه های علم و معرفت بر روی فرزندان کشور بسته شد، کتاب مینویسد و از او ابتدا خادم دین رسوا و سپس یک عیاری و جوانمرد می تراشد؟

کسانی که پسر سقاو را مردی عیار و جوانمرد می شمارند، معلوم میشود که آنها معنای عیاری و جوانمردی و عصمت ناموس را نمیدانند. حرمت به ناموس دیگران و حمایت از مظلومان، و مستمندان، شرط اول عیاری است، در حالی که آنطور که فیض محمدکاتب شهادت میدهد، در مجموع اعمال حبیب الله، نشانه ای از جوانمردی دیده نمیشود. در سراسر کتاب تذکرالانقلاب فیض محمد، هیچگونه روایت و حکایتی که نشانگر حرمت گزاری به ناموس دیگران باشد و یا بوی جوانمردی یعنی دستگیری از مستمندان و مظلومان و شفقت برستم دیدگان از آن به مشام برسد، از بچه سقاو و سیدحسین و دیگر همراهان شان در مدت حکومت شان سر زده است تا بتوان آنرا با اعمال جوانمردان و عیاران در تاریخ کشور مقایسه و مقارنه کرد.

یکی از اثرات مخرب این کتاب، پاشیدن زهر اندیشه قلدری و زورگونی و بغاوتگری و محلی گرانی در میان مردم کوهدامن شمالی است و بنابر تاثیرات چنین کتابی است که افرادی چون حبیب الله استالفی را پرورش داد تا در روز روشن به اختطاف زنان و دختران و پسران مردم شمالی در تفرجگاه های اطراف کابل بپردازد. وقتی که فریاد مردم محل و اطراف کابل به آسمان بلند گردید و از سوی نیروهای امنیتی دولت کرسی گرفتار و از جانب محکمه محکوم به اعدام شد، هزاران تن از اوپاشان کلکان و استالف کوهدامن نعش او را برشانه های خود به کلکان انتقال دادند و بخاک سپردند و اکنون مقبره او را بحیث زیارت قدر می نهند.

یکی دیگر از نتایج مخرب کتاب خلیلی، واردکردن فشار روز افزون هواداران حبیب الله کلکانی بر حکومت اشرف غنی است تا نه تنها مراسم خاک سپاری آن دزد تاریخ و ناموس این کشور بطور رسمی و مجلل برگزار گردد، بلکه لقب «کاکه کابل» نیز برنام او علاوه شود.

اکترهاشامیان در جواب کسی که ستایش خلیلی را در حق ضیاء الحق توجیه مینماید، میگوید: "آیا میتوان مداحی، و آنهم برای شخصی مانند ضیاءالحق را که درصدد نابودی ملت و کشور افغانستان بوده، بنام "ضرورت همان روزگار" جواز مشروعیت بخشید؟؟؟ آیا میتوان بیک دزد و قاتل معروف بخاطر خوشنودساختن چند وطنفروش، لقب

"مجاهد کبیر" اعطا نمود؟؟؟»

وطن فروشی و خیانت به نوامیس ملی شاخ و دم نمیخواهد، همین که خلیلی از سر شخصیت های نیکنام کوهدامن و شمالی بی پروا گذشت، و کارنامه های افتخار آمیز هیچ یکی را به ستایش نگرفت، و دزدی را برمه مردان شمشیر و قلم آن حوزه رضوان واره، ترجیح داده است، در واقع در حق شهروندان فداکار و خوشنام شمالی خیانت و حق ناشناسی و جفای بزرگ کرده است.

«خیانت در لغت مشتق از «خَوَن» به معنای مخالفت با حق و پیمان در پنهانی است. اهل لغت خیانت را از جمله مخالفت با حق از طریق نقض عهد مخفیانه معنا کرده‌اند. ولتر خالی کردن خزانة، افشای اسرار، تحویل دوست به خصم یا افشای محل او به دشمن را به خائن نسبت می‌دهد. از دید حکومتگران، خیانت فعل عمدی یک فرد یا گروهی است که منافع یک قدرت بیگانه را در زمان صلح یا جنگ به زیان میهن خویش تأمین، و امنیت کشور و نظام حکومتی را به مخاطره اندازد و مهم‌ترین مصادیق آن همکاری با دولت خارجی و تملق و کرنش کردن به بیگانه است.

خیانت در زمینه‌های متفاوت به کار می‌رود اما در تمام آن‌ها، یک کاربرد معین دارد: حذف و نابود کردن کسیکه قرار است خائن معرفی شود. «خیانت»، اگرچه در زندگی روزمره و در ادبیات مطرح بوده، اما کمتر موضوع اندیشه و رزی جدی قرار گرفته است. با توجه به سیالیت مفهوم خیانت، برای تثبیت آن بایستی به مفهوم «قرارداد» رجوع کنیم. خیانت همواره زیر پا گذاشتن یک قرارداد است و در نهایت نظر به یک قرارداد است که نظر نسبت به خیانت به آن را تعیین می‌کند. از این زاویه هم باز به یک مفهوم نسبی می‌رسیم. خائن به مفهوم پیمان شکن است. مسئله اینجاست که پیمان بعنوان قراردادی جمعی و گروهی امری فرهنگی اجتماعی است و در نتیجه تاریخی. بنابراین پیمانها قراردادی هستند و پیمان شکنی نیز امری قراردادی است و مفهوم آن به نسبت زمان و مکان تغییر می‌کند. پیمانها می‌توانند برسر ارزشهایی خانوادگی، سیاسی، اخلاقی، مذهبی، ایدئولوژیک و غیره باشند. می‌توانند پیشرفته، روادار و به نفع حقوق و آزادی انسانها باشند یا بعکس، ارزشهایی تنگ نظرانه و واپسگرا را نمایندگی کنند. قراردادهای حتی می‌توانند ارزشهایی تحمیلی و ناخواسته باشند و به زور و جبر اعمال شوند.» (ویکی پیدیای فارسی)

استادخلیلی هنگام سفارت خود در بغداد تلاش ورزید تا در حق مادر وطن مرتکب خیانت شود و به این منظور چند بار نزد سفیر ایران در بغداد مراجعه کرد تا پیام او را بگوش شاهنشاه ایران مبتنی بر این مضمون برساند که: اگر دولت ایران از افغان‌های که برای کار به ایران می‌آیند، لشکری تنظیم و برافغانستان حمله کند، مردم افغانستان با این لشکر به مقابله برنخواهند خاست، چونکه آنها شاهنشاه ایران را شاهنشاه خود می‌پندارند؟؟؟

اتفاقاً در این اواخر کتاب «کودتای پنجم سرخ یا سیاه؟» از دکتر حسن شرق را در پورتال افغان جرمن آنلاین میخواندم، در بخش نهم آن، این نوشته توجه مرا بخود جلب کرد: «در ماه ثور ۱۳۵۵ وزارت داخله خبر داد که شب گذشته برتهانه جات کلاته نظرخان، تیغات، اسپران، لاش و جوین، قلعه فتح و چهار برجک، اشخاص مسلح ناشناس حمله ور شدند که خوشبختانه، با وجود اینکه محافظین سرحدی درتهانه جات مذکور سلاح و حتی البسه و اغذیه کافی نداشتند، در دفاع از موقف خویش تعدادی از حمله آوران را می‌کشند و چند تن از آنها را زخمی و اسیر میکنند و مابقی فرار میکنند. از مدافعین افغانستان هم یک نفر شهید و پنج تن زخمی شده بودند. قرارگرفته محافظین سرحدی مهاجمین به ایران فرار کردند و اعترافات اسیران هم نمایانگر این بود که مهاجمین در ایران تجهیز و از آنجا جهت ویرانی تهانه جات و ایجاد بی نظمی در آن مناطق هجوم آورده بودند.» (دکتر حسن شرق، کودتای پنجم سرخ یا سیاه، بخش نهم، ص ۵)

خواندن این نوشته مرا به یاد گزارش محرمانه سفیر ایران از قول خلیلی سفیر افغانستان در بغداد انداخت که به اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی ایران در تاریخ ۱۱/۲۷/۱۳۵۴ ش (دوماه قبل از حمله برتهانه جات افغانستان) فرستاده بود و در آن از شاهنشاه ایران استدعای مسلح کردن افغانهای که جهت کار به ایران وارد میشدند علیه دولت جمهوری افغانستان کرده بود.

آقای شهید زاده سفیر ایران در بغداد در این مورد مینویسد: «... برای مزید آگاهی به استحضار جناب عالی میرساند که چون ظرف این دو ماه این دومین بار بود که سفیر افغانستان مقیم بغداد (خلیل الله خلیلی) به دیدن اینجانب آمد و این مطلب را اظهار میداشت، برای اینجانب یقین حاصل شد که مایل است موضوع به شرف عرض ملوکانه رساتیده شود، لذا من غیر مستقیم جویای نظر او در باره گزارش اظهاراتش به تهران شدم. با قید قسم از این جانب خواست که عریضش بطور مستقیم تنها بوسیله جناب عالی به شرف عرض مبارک شاهنشاه رساتیده شود و احدی غیر از آن اطلاع پیدا نکند.»

شهید زاده علاوه میکند: «مطلبی که سفیر ضمن صحبت دانسته یا ندانسته به آن اشاره کرد و بنظر اینجانب شایان کمال توجه است آن بود که گفت هم اکنون هر روز تعداد زیادی از افغانه جهت پیدا کردن کار و امرار معاش بصورت‌های مختلف به ایران می آیند و اینها مترصد آن هستند که کسانی با آنها تماس پیدا کرده آنها را متشکل نماید تا احياناً مسائلی را علیه حکومت فعلی افغانستان بوجود آورند.» (رک: خاطرات اسد الله علم، وزیر دربار شاهنشاهی ایران، ج پنجم، صفحات ۵۸، ۵۹ تا ۶۱، بحواله داکتر حسن شرق، تاسیس و تخریب نخستین جمهوریت در افغانستان، چاپ سوم، صص ۲۴۳، ۲۴۲ و نیز مقالات من در مورد استاد خلیلی در کتاب حبیب الله کی بود؟)

خوشبختانه چنانکه خواندیم سربازان دلیر سرحدی افغان با پایمردی از مرزهای کشور خود دفاع کردند و مهاجمین مسلح را قسماً سرکوب و برخی را دستگیر کردند و برادعای دروغین خلیلی مبنی بر شاهنشاه پرستی مردم افغانستان خط بطلان کشیدند. این عمل استاد خلیلی یک **خیانت ملی** [۱] محسوب میشود، و جوانان کشور نباید شکار ادبیات عوام فریبانه او بشوند و برای بزرگنمایی حبیب الله کلکانی گلو پاره نمایند و خود را در انظار جهانیان آگاه ریشخند کنند.

داکتر هاشمیان:

استاد هاشمیان در باره خلیلی گفته های نغز و پرمغزی دارد و در یکجا با تعجب از مدافع خلیلی میپرسد:
«چطور میتوان از خود فروشی و وطنفروشی خلیل الله خلیلی دفاع نمود؟»

اینکه جناب استاد نگارگر، خلیلی را از نوشتن دروغ نامه "عیاری از خراسان" بخاطر ضدیت تنظیمها با پادشاه سابق جواز برانت و معافیت میدهند، نه تنها نکات جالب دیگری را از مدایح بیشمار خلیلی در حق آن پادشاه و الطاف و مرامح آن پادشاه، بشمول اعمار یک خانه برایش، بخاطره ها زنده میسازد، بلکه بی شخصیتی، خود فروشی و

^۱ - **خیانت ملی:** شرکت کردن در جنگ علیه کشور خود، کوشش در براندازی حکومت کشور، جاسوسی در نیروهای نظامی کشور، دیپلمات‌ها یا سرویس‌های اطلاعاتی کشور برای نیروهای بیگانه و سوء قصد به رهبر یا رئیس کشور از جمله موارد خیانت بزرگ (خیانت ملی) به شمار می‌آید. برای موارد و مصادیق خیانت ملی در قوانین اساسی و جزائی هر کشور موارد جداگانه یا مختلفی درج شده است. (ویکی پیدیای فارسی)

فضول مشربی خلیلی را ثابت میسازد که ولینعمت سابق خود و خاندان او را بمنظور خوشنودی خوجه نین ربانی و چند خاین و قاتل دیگر با روایات غیرواقعی و دروغین بی آبروساخته بود.

خلیلی که حدود ده سال متواتر در عربستان و عراق سفیر افغانستان بود، کرایه منزل، مصرف دسترخوان و موترودرایورش از بودجه سفارت تمویل میشد و به دالر معاش میگرفت، و بهنگام کودتای کمونستی ۷ ثور از چوکی سفارت به امریکا پناه گزین شد، که از آنجا ضیالحق او را بحیث مشاور خوداستخدام کرد، اینکه بعقیده استاد نگارگرخلیلی "یک مهاجر فاقدوسایل معاش بود"، آیا واقعا میتوان او را "یک مهاجر فاقد وسایل معاش" خواند؟؟؟

خلیلی را دولت امریکا در کشور خود پناهنده گی داد، اولادهایش اکثر همینجا بودند، یک لقمه نان و یک سرپناه برایش میسر بود، پس چه مجبوریتی داشت که برای مداحی ضیالحق به اسلام آباد برود؟؟؟ درست است که خلیلی مردی گمنام نبود، بلکه به مداحی، بیموازنگی و خود فروشی شهرت داشت و همین خصلت های دون در وجود او مانند دنیه یک گوسفندچاق و چاری برانندگی میکرد که هر شکارچی او را برای قربانی افغانستان خریدار بود. ضیالحق که میدانست خلیلی شناخت عمیق از نظام تشکیلاتی و خاندانده گی افغانستان داشت، و اشعار و نوشته های او را افغانهای چوکی طلب و دالردوست میخوانند، او را برای اهداف نظامی و سیاسی خود بحیث مشاور دربار خود مقرر کرد، و خوجه نین ربانی که میدانست از طبع شعرو قلم او برای اهداف تفرقه افگنی در بین افغانها کارگرفته میتواند، برای او اقامتگاه خاص و معاش مستمری در پشاور مقرر کرد. چرا ضیالحق پڑواک مرحوم را توقیف و تبعید کرد و چرا خلیلی را مشاور دربار خود ساخت؟؟؟ این دو طرز معامله در پاکستان درباره دوشخصیت افغان بیانگر یک سلسله واقعت ها است که افغانها را در باره خلیلی "آرام نمیگذارند. آیا چشم پوشی از اسنادیکه سفارت انگلیس بچه سقو را کمک و راهنمایی میکرد و این اسناد را نگارگر صاحب دیده و خوانده و میداند که سقوط سلطنت مترقی امانی توسط یک دزد قاتل و جاهل باساس پلان استعمار انگلیس صورت گرفته بود، آیا میتوان در ورای این خیانت بزرگ، به بچه سقوصفت "شجاعت عیار گونه" قایل شد؟؟؟

هاشمیان علاوه میکندکه، عیار؛ صفتیست [که برای اشخاص جوانمرد، شجاع، رفیق پرور، نمکشناس، با وفا، با وقار، پاک دامن، فقیر نواز و عدالتخواه بکار میرود. سیستانی]، این صفت نیک و مردانگی را بار اول خلیلی بیک شخص فاسد، گمراه، بیدین و لاشریعت مانند بچه سقو در "تحت شرایط پشاور" اعطا کرد و یار دوم با تاسف خواندم که استاد نگارگر آنرا بشخص کثیف و فروخته شده ای مانند خلیلی بخشش کرده است.....» (رک:مقاله داکتر هاشمیان)

پایان